

آچارکشی

مرتضوی وکانادا ویدئوکلپ سرکوچه

● **پوریا عالمی:** طنزنوشتن این‌طوری است که یک خبری را آدم برمی‌دارد بالا و پایین می‌کند، یک‌وقت‌هایی است که آدم یک خبری را می‌بیند که خودش بالا و پایین می‌شود، به همین مناسبت ما امروز عینا خبر خبرگزاری خانه ملت را برمی‌داریم و حق‌التحریر این ستون را هم می‌ریزیم به حساب آقای مرتضوی که موجبات شادی عمومی ما را فراهم کردند.

کانادا کانادا

سیدحسین دهدشتی در گفت‌وگو با خبرنگار خبرگزاری خانه ملت، با اشاره به خروج سعید مرتضوی از کشور، گفت: تا آنجایی که من اطلاع دارم مرتضوی به‌علت اتهامات اقتصادی ممنوع‌الخروج بوده و طبیعتا نمی‌توانسته از کشور خارج شود، حال معلوم نیست که وی چگونه و براساس چه ضابطه‌ای از کشور خارج شده است. نماینده مردم آبادان در مجلس شورای اسلامی، ادامه داد: اصولا مرتضوی در چندسال اخیر نشان داده که فردی ویژه و فراقانونی بوده، به‌طوری‌که وی در دادگاه‌هایش با محافظ حاضر شده و هر‌جور که می‌خواهد رفتار می‌کند، از طرف دیگر با توجه به خروج مرتضوی از کشور، سیستم قضائی، وزارت کشور و دستگاه‌های امنیتی باید پاسخ‌گوی این مسئله باشند. دهدشتی با اشاره به احتمال فرار مرتضوی به کشورهای اروپایی همچون کانادا، گفت: هنوز معلوم نیست که برنامه و رویه وی چگونه است، اما قطعا نباید روزه شک‌دار گرفته و اجازه خروج یک متهم اقتصادی را صادر کرد، زیرا این مسائل یک نوع بی‌اعتمادی را در کشور ایجاد می‌کند.

نتیجه‌گیری

ما بچه بودیم می‌رفتیم از ویدئوکلپ سر کوچه فیلم اجاره کنیم باید شناسنامه می‌گذاشتیم گرو و طرف هم تا فیلم را پس نمی‌دادیم نمی‌گذاشت از محله خارج شویم و برویم مدرسه، چه برسد به اینکه برویم تا شاه‌عبدالعظیم که کباب بزنیم و برگردیم، بچگی به ما خیلی سخت می‌گرفته‌ا.

تصحیح

● در صفحه ۱۲ روزنامه امروز به اشتباه نام عکاس تصویر سیف‌الله صمدیان، «عباس» کیارستمی نوشته شده که ضمن تصحیح و پوزش اعلام می‌شود این عکس را «بهمن» کیارستمی، گرفته‌اند.

شتر روزنامه

www.sharghdaily.ir

یکشنبه ۸ آذر ۱۳۹۴ • ۱۷ صفر ۱۴۳۷ • ۲۹ نوامبر ۲۰۱۵ • سال سیزدهم • شماره ۲۴۶۰ • ۲۰ صفحه • اذان ظهر تهران ۱۱:۵۲ • اذان مغرب ۱۱:۱۷ • اذان صبح فردا ۵:۲۵ • طلوع آفتاب ۶:۵۴

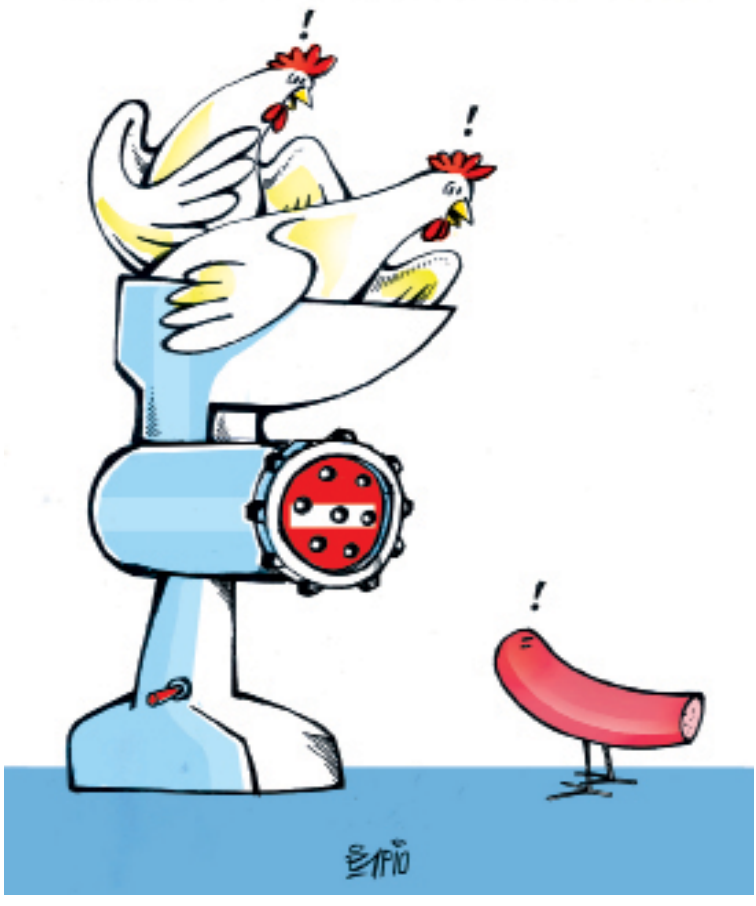
روزنارضا

کارتون خواب

فیروزه مظفری

firoozeh.mozaffari@gmail.com

در تپه سوسیس و کالمس، مرغ کامل خاکبازین خمیر مرغ خواهد شد



تجربه ما

رهبر ارکستر، میهمانانش را تنبیه کرد

معصومه اصغری: برای اولین‌بار میهمان ارکستر سمفونیک تهران بودیم و قاعدتا از روش اجرا و جزئیات دیگر آن اطلاعی نداشتیم. پس از حضور نوازندگان ارکستر و مستقرشدنشان، فردی در بلندگو ضمن معرفی شناسنامه دوقطعه‌ای که قرار بود اجرا بشود، از حضاران خواست تا از زدن کف و سوت مابین اجرا یا ابراز احساسات خودداری کنند. درادامه، علی رهبری، رهبر ارکستر سمفونیک تهران، وارد شد و حضاران به پای او ایستادند و کف زدند و اجرا آغاز شد. قطعه اول که شامل سه بخش بود، «شهرزاد» نام داشت و قطعه دوم هم که شامل چند بخش می‌شد، «علمدار» نام داشت. اما آنچه باعث نوشتن این چند سطر شد، اتفاقاتی بود که از این قسمت به بعد رخ داد. رهبر ارکستر در چند قسمت میانی قطعه شهرزاد به سمت حضاران برمی‌گشت و نگاهی می‌انداخت. در بخش‌هایی از اجرا به تعدادی از اعضای ارکستر اشاره‌هایی داشت اما توضیح یا معرفی در کار نبود و حضاران هم طبق اعلامی که شده بود، ساکت بودند. پس از پایان قطعه شهرزاد، علی رهبری، رهبر ارکستر سمفونیک تهران، مجدداً به سمت حضاران برگشت و درحالی‌که دست یکی از اعضای گروه که در بخش‌هایی تک‌نوازی زیبایی هم داشت را بالا برد و گفت: «اجرای این پسر بی‌نظیر بود». بعد هم جمله‌ای از یک موسیقی‌دان را نقل کرد و گفت: «اگر این اجرا را در فرانسه داشتیم ۲۰ دقیقه به پای ما می‌ایستادند و کف می‌زدند اما اینجا ۲۰ ثانیه هم نایستادند». درادامه، باز هم خطاب به حضاران گفت: «اینها شاگردان من و فرزندان شما هستند که هفته‌ها برای این کار تمرین کرده‌اند و حتماً با تشویق و احترام شما خوشحال می‌شوند». رهبری درادامه با اشاره دست از حضاران خواست تا بایستند و اعضای ارکستر را تشویق کنند. البته دراین‌میان و قبل از بیان این مدل از اعتراض، تعدادی از اعضای ارکستر با زدن ضربه‌هایی به جای قراردادن دفتر نت و کوبیدن پاشنه کفش بر زمین، حضاران را به تشویق‌کردن ترغیب می‌کردند که البته این تشویق وجود داشت. اما مسئله اینجا بود که حضاران نمی‌دانستند دقیقاً در چه زمانی این تشویق و احترام باید صورت پذیرد. علی رهبری برای بخش دوم این برنامه دست پسر نوجوانی را گرفت و با خود همراه کرد و اجرا آغاز شد. در این بخش هم حضاران ایستادند و تشویق کردند اما گویا باز هم کافی نبود. پس از اجرای دوم علی رهبری باز هم پسر جوان را در کنار خود آورد و این‌بار او را معرفی کرد و گفت: «این پسر ۱۶ساله که در این سن‌وسال آهنگ‌سازی این اثر را انجام داده، پوریا خادم، فرزند قهرمان پرافتخار کشورمان رسول خادم و مایه افتخار همه ماست.» حضاران با این معرفی، یک‌بار دیگر ایستاده و او را تشویق کردند. واقعیت این است که در اولین تجربه حضورم در ارکستر سمفونیک، با این برخورد احساس بی‌فرهنگ‌بودن و برخوردگی داشتم. کاملاً مشخص بود نیش‌خند و کوبیدن پاهای اعضای ارکستر روی زمین، نشانه تأیید تنبیه مخاطب توسط استادشان بود؛ مخاطبانی که قصدشان بی‌اعتنایی نبود اما فقط نمی‌دانستند چطور و چه زمانی باید به احترامشان بایستند و تشویقشان کنند. اقدام رهبر ارکستر در دفاع از توانایی و هنر بیش از صد شاگرد جوان و مشتاق خود آن هم در این روزهای کاری ارکستر سمفونیک تهران، قابل‌قبول و ستودنی است، اعضای ارکستر هم حق دارند با پایشان به زمین بکوبند تا به مخاطب عام و غیر حرفه‌ای خود بفهمانند «آهای الان باید کف بزنی، الان باید بایستی». اما آیا با این کار، احترام مخاطب را هم نگه می‌دارند؟ و آیا اصلاً حق دارند با این رفتارها، مخاطب را به تشویق، مجبور و اصلاً با بلندشدن و نشستن مکرر، تنبیه‌شان کنند؟ آیا ما به‌عنوان مخاطب- حتی عام - حق انتخاب نداشتیم که اگر کاری را دوست داشتیم تشویق کنیم و به آن احترام بگذاریم؟ و مگر ابتدای جلسه اعلام نشده بود از کف‌زدن و ابراز احساسات در میانه کار خودداری شود؟ چرا رهبر ارکستر به این نتیجه رسید ما درکی از تک‌نوازی میانه کار نداشتیم و نفهمیدیم چه کار ارزشمندی بود؟ با وجود این، احساس برخوردگی، می‌دانم علی رهبری در دفاع از شاگردانش، این حق را به خود داده تا مخاطب خود را چندین بار به نشست و برخاست و تشویق مکرر تنبیه کند و با این نگاه سعی می‌کنیم دلخوری‌مان را کنار بگذاریم.

کشتار

تهران دیگر شهر زندگی نیست

سطح شهر. اینکه جسارت داشته باشیم برای بیان این آسیب‌ها، به‌تنهایی نمی‌تواند گرهی از مشکلات پایتخت بکشد؛ بلکه می‌تواند هر آسیبی را به آسیب دیگری گره بزند. تهران مدام در حال گسترش فضاهای تجاری و اقتصادی‌اش است و شهر دیگر به یک پارکینگ بزرگ بدل شده چراکه شهرداری بدون درنظرگرفتن امکان احداث پارکینگ به مجتمع‌های تجاری بزرگ اجازه ساخت‌وساز می‌دهد و همین موضوع باعث می‌شود، رانندگی در این شهر به یکی از پراسترس‌ترین فعالیت‌های روزانه هر شهروند بدل شود. می‌بینید؟ مشکلات این‌طور به یکدیگر گره می‌خورند و اگر ما؛ چه در مقام شهروند و چه در مقام مسئول، دست از فعالیت‌های ظاهری برنداریم، روزی دیگر واقعا تهران شهری برای زندگی نخواهد بود؛ چراکه در همه‌جایش آسیب‌های مختلف اجتماعی و فردی موج می‌زند.

آکادمی

شعر ناتمام «بودلر»

«بودلر» نگاه کنیم، شاید به این استعاره برسیم که در این دوران شعر در مغز «بودلر» زندانی شده بود و تنها تک‌واژه ابهام‌آلود «لعتنی» آن را در بیرون نمایندگی می‌کرده است. حال برای نزدیک‌شدن به دنیای شعر متولدنشده «بودلر» تنها می‌توان به چندوچون زندگی او در این ایام بسنده کرد. «بودلر» شاعری بود که در جهنم شر به دنبال شکار زیبایی‌های خلاقیت شعری خود می‌گشت. ولی بعد از سکنه، از هتل محل اقامتش به آسایشگاهی برده می‌شود که به وسیله راهبه‌های اکوستیتی اداره می‌شد. او را در اتاقی عمومی نگهداری می‌کنند. اطرافیان از سالم‌ماندن قوه تفکر و تخیل او مأیوس می‌شوند، حتی او را چون مرده‌ای به ظاهر زنده و گرفتار زندگی نباتی می‌دانند، اما واقعیت این نبود او با سکنه مغزی در خود زندانی و از بیان فکر خود محروم شده بود. خواهر اعظم مؤسسه با مادر «بودلر» تماس می‌گیرد و شکایت می‌کند که چون «شارل بودلر» تمام مذهبیه به‌جا نمی‌آورد، آنها نمی‌توانند او را در این مؤسسه مذهبی نگهداری کنند. خواهران سخت‌گیرانه اصرار دارند او دستورات مذهبی را مویه‌مو اجرا کند؛ برای مثال ملامتش می‌کردند که چرا موقع غذاخوردن صلیب به سینه نمی‌کشد. او در این مواقع عصبانیت خود را فرومی‌خورد و چشم‌هایش را می‌بسته و سرش را به طرف دیگری می‌چرخانده است. یکی از شکایات خواهر اعظم، تکرار وقت و بی‌وقت کلمه به‌ظاهر ناشایست و کفرآمیز «لعتنی» به وسیله «بودلر» زبان‌پریش بود. مادر بعد از کمی تردید، تصمیم می‌گیرد به بروکسل برود و از پسرش نگهداری کند. اما مادر مصمم بوده است روح او را نجات دهد و ایمان او را به همگان اثبات کند. چنین گفته می‌شود که «بودلر» قبل از مرگ، پس از دو هفته اصرار کشیش، بالاخره سوگندهای عبادی کلیسایی را به جا آورده و در محضر کشیش اعتراف می‌کند. روزنامه‌های کاتولیک بلژیک نوشتند: «بودلر» پس از به‌دست‌آوردن تمامی قوای عقلانی خود خواسته است که مراسم عبادی و سوگندهای کلیسایی را به جا آورد، شهادت دهد. اعتراف کند و به‌این‌ترتیب خالق کتاب شعر گل‌های شر (بدی)، کاتولیک از دنیا می‌رود. حتی سرگذشت‌نویسان «بودلر» نیز اعلام می‌کنند «بودلر» به تقاضای خودش مراسم مذهبی را انجام داده است. اما شواهد بر بهبودنیافتن زبان‌پریشی «بودلر» حکم می‌کند، درعین‌حال که او نمی‌توانسته بنویسد و بخواند. با وجود اینکه در آن موقع اطلاع درستی از احتمال سالم‌ماندن عقل در غیاب زبان نداشتند، معلوم نیست چگونه به حکمی قاطع درباره نیت و اعتقادات درونی «بودلر» دست یافته‌اند. شواهدی وجود دارد که «بودلر» قادر به تکرار طوطی‌وار جملات کوتاه بوده است و از طرف دیگر می‌دانیم که این بیماران به‌طور خودبه‌خودی فقط قادر به ادای یک کلمه تکراری هستند، اما می‌توانند قطعات آهنگینی را که از کودکی آموخته‌اند به‌راحتی بیان کنند. درباره «بودلر» نیز شاید با استناد به این توانایی‌های او، شهادت‌گیرندگان قانع شده باشند که او با وجود زبان‌پریشی، به ایمان مذهبی خود اعتراف کرده باشد.

پی‌نوشت: * علاقه‌مندان می‌توانند به نوشته «توماس ترانسترومر و سکنه شاعرانه»، بازتاب دانش، شماره ۲۳-۲۴ سال ۱۳۹۱ مراجعه کنند.

نمایشگاه انفرادی ژینوس تقی‌زاده با عنوان «سیم‌کشی روکار» از ۲۹ آبان تا ۱۰ آذر در گالری «ا» برپاست. آثار این نمایشگاه بیان‌کننده دغدغه ذهنی هنرمند در شش‌سال گذشته هستند و در گستره‌ای

از مدیوم‌های متفاوت به اجرا آمده‌اند که غالباً در عین افتراق ظاهری، از لحاظ مفهومی و معنایی وابستگی‌های عمیقی با هم پیدا می‌کنند. ژینوس تقی‌زاده متولد ۱۳۵۰ در تهران است و بیش از ۲۰ سال است که در حوزه‌هایی چون ویدئو، چیدمان



عبدالرحمن نجل‌رحیم
عمشب‌شناس و عمشب‌پژوه

شاید اگر کتاب جنون هوشیاری «داریوش شایگان»، درباره اندیشه و هنر «شارل بودلر»، شاعر مشهور قرن نوزدهم فرانسه منتشر نمی‌شد، من هم به صرافت نوشتن اتفاقاتی درباره یک‌سال‌ونیم آخر زندگی «بودلر» نمی‌افتمد که آن را در مقاله‌ای پژوهشی خوانده بودم. دورانی که از دید همه صاحب‌نظران ادبی حتی زندگی‌نامه‌نویسان موشکاف «بودلر» بی‌اهمیت آمده؛ چون خلاقیت شعری او را تمام‌شده تلقی می‌کرده‌اند و کمتر درباره این دوره کوتاه از زندگی او چیزی نوشته شده است. در فصل نهم کتاب جنون هوشیاری، در بخش بر مزار بودلر آمده است: بودلر مارس ۱۸۶۶ در بلژیک در هنگام دیدار از کلیسای سن لو دونمور دچار سرگیجه شد و از حال رفت و اندکی بعد معلوم شد به فلج ذهنی مبتلا شده و گویا به شیخی محروم از خاطره، ناتوان از بازشناختن چهاره‌اش در آینه، عاجز از برزبان‌آوردن کلامی بوده، به‌طوری‌که بیماری زبان‌پریشی (آقازی) او را به سکوت کشانده است. اما پژوهشگران با دقت به شواهد موجود درباره بیماری «بودلر» و دانسته‌های امروز، به این نتیجه نزدیک شده‌اند که او در ۴۵سالگی در بلژیک دچار سکنه مغزی نیم‌کره چپ شده که موجب علائمی چون فلج نیمه راست بدن و زبان‌پریشی او شده است؛ به‌طوری‌که در این شرایط حاد، راه‌رفت او مختل شده و تنها قادر به تکرار یک کلمه بوده است، واژه «cre nom» که مفهومی ناسازگونه و از نظر سخت‌گیران، کفرآمیز دارد که شاید به واژه «لعتنی» در فارسی نزدیک باشد. فلج نیمه بدن، به‌ویژه پای «بودلر»

به‌مرور بهتر می‌شود، به‌طوری‌که با عصا می‌توانسته راه برود. ولی تکلم او در حد تکرار تک‌واژه فوق باقی مانده بود. «بودلر» اغلب با تغییر آهنگ همین کلمه سعی در ارتباط با دیگران داشته است و به روایتی او می‌توانسته به معاشرت با دوستانش ادامه دهد. در آن زمان، کمتر کسی از زبان‌پریشی چیزی می‌دانست و می‌توانست خیال کند شخصی با این علامت بتواند فکر کند، قوه خیال و حافظه داشته باشد و خود را در آینه بشناسد؛ چون هنوز زمانی طولانی از کشف «بروکا» در معرفی زبان‌پریشی نمی‌گذشت که او نیز فقط می‌توانست کلمه «تان» را تکرار کند. ولی آن هنگام کسی نمی‌دانست وقتی شخصی قدرت تکلم خود را از دست می‌دهد، هنوز می‌تواند چون انسان بیندیشد و اگر شاعر بوده، هنوز می‌تواند شعر را در مغزش پیروارد. شواهد بالینی بعدها تأیید می‌کند این امر میسر است؛ برای مثال، «توماس ترانسترومر»، شاعر سوئدی برنده جایزه نوبل، وقتی دچار زبان‌پریشی به علت سکنه مغزی نیم‌کره چپ می‌شود و درحالی‌که در محاوره معمولی فقط می‌توانست جمله‌های تلگرافی ناقص بدون فعل و فاعل بگوید، شعرهای «هایکو»ی نابی سروده است؛ بنابراین سکنه مغزی و حتی انواعی از زبان‌پریشی نمی‌توانند جلوی تخیل و تفکر شاعر را بگیرد و او را از خلاقیت شاعرانه بازدارد. اگر از این زاویه به زندگی بعد از سکنه مغزی و زبان‌پریشی

پیشنهاد

و اجرا فعالیت‌هایی مستمر داشته و به‌طورکلی چنان‌که از سابقه و کارنامه تحصیلی و حرفه‌ای‌اش نیز نمایان است، هنرمندی است که دغدغه‌اش کمتر محدودشدن به یک مدیای مشخص و بیشتر نیاز ایده و بیان اندیشه‌اش است. او همچنین سال‌هاست در زمینه نقد اثر هنری با نشریات گوناگون همکاری می‌کند در ضمن امروز، جلسه گفت‌وگو با هنرمند به همت سهراب مهدوی، با حضور فریدون آو و رزتا شرف‌جهان در گالری لاجوردی برگزار می‌شود.

